



۲۰۲۰/۱۱/۱۷



م نعيم بارز

## نگاهی کلی به مسئله ملی و زبان در افغانستان!

این نوشته چند سال قبل در سایت «افغان جرمن» به نشر رسیده بود و حالا که بار دیگر مسئله ملی افغانستان مورد بحث قرار گرفته است خواستم با کمی دست کاری آن را دوباره پیش کش خوانندگان محترم سایت وزین «آریانا افغانستان آنلاین» نمایم.

مرکز کلتوری افغانها در انترنت طبق پروگرام «افغانستان در چهار راه حوادث» نخستین سیمینار خود را به تاریخ ۲ اکتوبر ۲۰۰۵ به مسئله ملی و زبان برگزار نموده بود. به همین مناسبت از این جانب نیز دعوت شده بود تا اگر چیزی برای گفتن داشته باشم، در آنجا پیش کش نمایم، اما متأسفانه مرضی که عاید حالم شده بود نتوانستم در آن فرصت سهم بگیرم ولی اکنون که دیگران گوهر فکری و علمی شان را در موضوع ارائه داشته اند، علاوه از آنچه گفته شده، گفتن چیز دیگر بر دوش من سنگینی میکند؛ ولی با آنهم به اصطلاح کم من و کرم دیگران یک نگاه کلی به مسئله می اندازم، آرزو مندم به یک بار خواندش بارزد.

پیش از هر چیز باید بگویم که بحث برسر مسئله ملی و زبان در جامعه قومی و قبیله ای افغانستان، تا رسیدن به مرحله وحدت ملی عام و تام بسیار ضروری است، زیرا تا این پروسه از لحاظ فکری در میان مردم بخصوص قشر باسواد و چیز فهم جامعه حل نشود، زمینه برای حل و اجرای سائر مسایل دیگر طور لازم فراهم نخواهد شد، دعا و کشمکش بر سر این مسئله ادامه خواهد داشت، چه دستکم از یک ربع قرن بدینسو شاهدیم که افراد و گروههای داخلی با زد و بند با حامیان خارجی شان در دامن زدن به اختلافات قومی و زبانی تا سرحد جنگ و خونریزی به پیش رفته اند و تا هنوز هم در این راه روانند، آنها ادعا می نمایند که ظلم و استبداد در افغانستان ناشی از خصلت قوم پشتون بوده که از دوران احمد شاه درانی بدین سو همیشه علیه اقوام غیر پشتون اعمال گردیده است و متأسفانه هستند افراد بی غرضی که ناخود آگاه در اثر تبلیغات به صورت تقلیدی چنین مطالب نفاق افکن را در گفتار و نوشتار شان دنبال می نمایند و در میان مردم تخم کینه و نفرت می پاشند.

البته یک مقدار اعمال فشار از سوی حاکمیت را در روند تکامل جامعه قومی و قبیله ای نمی توان انکار کرد، آنهم از سوی حاکمیت نه همه قوم پشتون، زیرا تا زمانیکه افراد یک جامعه در فقر اقتصادی و فرهنگی و نظام های دینی - مذهبی پیر سالارانه قرار داشته باشند و به مرحله رشد صنعتی نرسیده باشند و گروهها و احزاب سیاسی واقعی از درون جامعه به وجود نیامده باشند و نظام دیموکراسی و مردم سالاری برقرار نشده باشد، فشار از جانب حاکمیت قومی در جامعه یک امر طبیعیت. در جامعه قومی و قبیله ای رسیدن یک فرد به حمایت قوم در رأس حاکمیت، یک امر نسبتاً طبیعی ست که دلایل خاص خود را دارد و نمی شود هر کسی که به قدرت رسیده باشد بگوئیم دست انگلیس یا حتماً یک دولت دیگری در کار بوده است و هر حرکتی را در جهان به اراده دولت انگلیس و امریکا نسبت داد.

از آنجا که رشد و تکامل جامعه قبیله ای و رسیدن به ملت واحد یک امر نا موزون بوده زیرا از میان اقوام و قبایل مختلف بعضاً یک قوم با دست یافتن به امکانات و توانائی بیشتر مادی در دعوی قدرت که در خصلت منفعت جوئی انسان نهفته است، تلاش پیگیر وجود داشته تا بر دیگران غلبه کرده و حاکمیت را از آن خود نماید، ولی بعد از تصرف قدرت معمولاً دیده شده که برای ادامه حاکمیت، فرد و افرادی در رأس قدرت ناگزیر به سازش با سران اقوام دیگر در یک سر زمین و جغرافیای واحد بر سر تقسیم قدرت تن داده و در زمینه های مختلف سر سازش را به پیش گیرد ولی ممکن نیست در صلح و آرامش نسبی به سر برند.

بنا بر آن جامعه افغانی ما نیز از این قاعده کلی مستثنی بوده نمیتواند، لذا فشار و خشونت به کار رفته از جانب امیر عبدالرحمن خان (ضیاء الملت والدین) و یا دیگران صرفاً از خصلت ذاتی پشتون ها نبوده بلکه این روند طبیعی تکامل جامعه ابتدائی انسان ها است. تاریخ نشان میدهد وقتی احمد شاه درانی می خواهد به قدرت برسد جرگه ای را با شرکت سران اقوام مختلف در قندهار دایر می کند و در آنجا سران مذکور به اتفاق هم، وی را به پادشاهی شان می پذیرند. همین طور وقتی امیر عبدالرحمن خان به کمک دو سه قوم از جمله پشتون و تاجیک به قدرت میرسد، متوجه می شود که در اثر خانه جنگی ها و ایجاد حاکمیت های محلی به وسیله بیست و یک پسر تیمور شاه، چندان میراثی از قدرت مرکزی گذشته برجا نمانده است. بناءً وظیفه از بین بردن حالت ملوک الطوائفی و هرج و مرج را رسالت خود دانسته و لشکر کشی اش را بر علیه شورش های قومی و محلی در نقاط مرکزی و مشرقی و جاهای دیگر آغاز میکند و آن طوری که گفته می شود این اقدام مذکور منحصر در مناطق مرکزی نشده بلکه مناطق پشتون نشین را نیز در برمیگیرد، چنانکه مردم نورستان که قبلاً به اطاعت از قشون عرب های مسلمان و حاکمیت های داخلی در افغانستان تن نداده بودند و منطقه شان به نام کافرستان مسما شده بود، اولین بار در زمان عبدالرحمن خان است که باعمل قهر و جنگ تابع شده و پس از آن اسم نورستان را به خود می گیرد.

فاکت ها و دلایل زیادی می رساند که اعمال خشونت از سوی امیر عبدالرحمن خان اساساً به خاطر احیای مرکزیت بخشیدن قدرت و اتوریته سراسری وی در افغانستان بوده است، شاید اگر به جای او کدام آدم دیگری و از قوم دیگری مثلاً از تبار ازبک یا هزاره قرار می گرفت بی تردید برای رسیدن به هدف عین خشونت و سیاست را دنبال می نمود.

اما در حال پس از گذشت یکی دو سه هزار سال اقوامی که در سر زمینی گاه به نام آریانا و گاه به نام خراسان و بالاخره به نام افغانستان باهم زندگی کرده اند و هشتاد سال قبل در دورانی که بسیاری جوامع جهان در آتش بی سرنوشتی و محرومیت می سوختند و از تشکیلات قانونی و ابتدائی ترین آزادی بی بهره بودند، مردم ما قانون اساسی داشت و به طور نسبی همه بر مبنای یک دولت و ملت بودند که قرار بود آهسته آهسته روابط نژادی، قومی، زبانی شان در ساختار دولت و ملت تا حدودی جای خود را به ارتباط هموطنی داده و از طریق تجلی آرزوها به آمل و مسؤولیت ها و منافع مشترک که محور اصلی وحدت بین اقوام، زبان ها و مذاهب مختلف محسوب می شود، به وجود آمده و چنانکه اقوام سرزمین افغانستان به حیث یک جغرافیا و یک دولت و کشور مستقل نخست عضویت جامعه ملل و بعداً عضویت سازمان ملل متحد را کسب نموده اند.

در مورد هویت ملی نظرات مختلف وجود دارد، بعضی ملیت را با نژاد و زبان یکی میدانند و یا دین و مذهب را پایه و اساس وحدت انسان ها می شناسند، عدم حقانیت هر دو نظریه در تجارب تاریخی انسان ها ثابت شده است. مثلاً نژاد گرائی اسلاو ها در روسیه و از جرمن ها در المان و آن های که در افغانستان اساس وحدت را بر پایه اسلام تبلیغ و حکم میکنند باید از خود پرسیده باشند که چرا تا کنون در طول بیش از یک هزار سال با وجود رژیم های رنگارنگ اسلامی تجربه شده وحدت و یگانگی میان مسلمان های افغانستان و جا های دیگر به وجود نیامده است.

مارکسیست ها که از مسائل ملی طفره می روند و به جهان وطنی معتقد اند، کامل ترین و یگانه وحدت به زعم آنها وحدت طبقاتیست و به این باورند که درک دقیق و عمیق از ایدئولوژی کمونیسم و ادامه مبارزه طبقاتی راه حل همه مشکلات بشر است، اصطلاح ناقص ملیت به جای ملت و همچنان « خلق » به جای مردم از ابداعات چپ و بیشتر از سوی حزب کمونیست شوروی سابق می باشد، چون روسیه قبل از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ و بعد از آن دولت ها و ملت های مستقل و سرزمین های دیگران را که به اشغال خود در آورده بودند، نمی خواستند به نام ملت از آنها نام برند، هدف آن بود تا دول اشغال شده را در بطن ملت روس حل و هضم نمایند.

در افغانستان طرح مسأله ملیت به جای قوم از سوی جناح های «خلق و پرچم و ستم ملی» که هر سه مربوط به خط مسکوی بودند با همان هدف استوار بود تا با استفاده از این نام ها و تاکتیک ها وحدت را در کشور ضعیف کرده با تحریک کردن علائق قومی، زبانی و منطقوی مردم را در مقابل هم و در مجموع علیه دولت قرار دهند، به ویژه پس از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ که دیگر ایدئولوژی به اصطلاح دوران ساز طبقه کارگر و تیز مبارزه طبقاتی کار ساز واقع نشد و بالعکس مردم، علیه نظام کودتا و بعد به صورت وسیع تر علیه اشغال شوروی قرار گرفتند که در نتیجه و برای نخستین بار پس از هفتاد سال منجر به شکست شرمسار ارتش سرخ گردید، روس ها بعضی افراد قدرت طلب افغان را از لحاظ نظامی تجهیز و تسلیح نمودند که با ایجاد تفرقه و به راه اندازی جنگ داخلی کشور را تجزیه نمایند، چنانکه عبدالرشید دوستم و نادری تحت عنوان « جنبش ملی اسلامی » که خود را نماینده اقوام شمال کشور می دانستند و «حزب وحدت» به رهبری علی مزاری که خود را نماینده اقوام مرکزی و ممثل اتحاد شیعه های افغانستان میدانست و گلبدین حکمتیار، رهبر «حزب اسلامی» که خود را نماینده پشتون ها و انمود می کرد، که قبل از رسیدن به قدرت اولتر از هر چیز الحاق افغانستان به پاکستان را زیر نام «کنفدراسیون» با رهبران پاکستان امضاء نموده بود، همه آنها خلاف منافع ملی توطئه ها و جنگ های خونین را به خاطر کسب قدرت و منفعت شخصی و گروهی خود و حامیان خارجی شان در افغانستان به راه انداختند، با این همه اگر به میان اقوام کشور افرادی باشند که بنا برعلاق قومی و زبانی یا مذهبی تمایل الحاق افغانستان به دولت های دور و بر افغانستان را در سر داشته باشند باید از یاد نبرده باشند که در ظرف بیست و پنج سال هم حاکمیت های قومی و محلی را تجربه کردند و هم رفتار دولت های همسایه را نسبت به خود شان دیدند.

در اینجا از تجاوز و جنایات آشکار روسیه شوروی که بگذریم، حکومت پاکستان از موضع امت اسلامی و پشتون خواهی با روی کار آوردن روسای تنظیم ها یعنی از شخصیت های ضعیف و غیرملی و بعد بقدرت رساندن رژیم منحط طالبان در افغانستان چه روز و روزگاری را بر سر مردم ما آورد، که اقلا در تاریخ صد سال اخیر بی سابقه بوده است.

حکومت جمهوری اسلامی ایران نیز با ادعای کاذب که گفته می شد بین مسلمانان سرحد مفهوم ندارد، به اصطلاح خود شان این دایی های مهربان تر از مادر چقدر بی عدالتی و ستمی را در حق مهاجرین افغان مقیم ایران روا داشتند، آنچه که مردم دیده و لمس کرده اند، من به عنوان شاهد در سال ۱۹۸۱ به حیث مدیر عمومی گمرک اسلام قلعه هرات می دیدم مهاجرین افغان را که پس از دو سه سال کار طاقت فرسا و تحمل بسی رنج و بدبختی ها و توهین و حقارت از جانب ایرانی ها، حینکه به کشور افغانستان بر می گشتند در گمرک سرحدی تیباده، آنها تلاشی شده آنچه پولیکه از رنج کار شان به سختی اندوخته بودند، گرفته می شد و در مقابل یک برگ کاغذ به دست شان می دادند که در آن نوشته شده بود، شما میتوانید به موجب این ورقه بدادگاه مراجعه کرده هر گاه ثابت نمائید که پول مذکور حق قانونی تان است برای تان برگردانده خواهد شد.

واضح بود که آنها به هیچوجه نمی توانستند سند و مدرکی تهیه کرده و با دست خالی ماه ها و سال ها در محاکم ایران برای اثبات احقاق حق شان دعوا نمایند، بناءً با دست خالی به کشور خود بر می گشتند و در مقابل گمرک افغانستان اشک ریخته به آواز بلند می گفتند همین دولت دست نشانده روس و روس ها صدها مرتبه بهتر از رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

تاجیک های وطن ما نیز از آتش جنگ های میان گروهی درد و رنج مهاجرت را در کشور تاجکستان چشیده اند. به یاد داریم که یک تعداد کثیری مرد و زن و طفل افغان در ایام زمستان مجبور شدند خانه و کاشانه شان را رها کرده به آنطرف دریای آمو بروند، در آنجا دولت تاجکستان به آنها اجازه داخل شدن به شهر را نداد و تقاضای نماینده سازمان ملل در امور پناهندگان نیز اثر نیکشید، در نتیجه تعداد زیادی مرد و زن و طفل افغان در کنار دریای آمو از سردی هوا و گرسنگی جان دادند.

به این ترتیب مردم ما همه دولت های همسایه را آزموده اند.

برای اینکه با توضیحات و ارائه مثال ها مشخصاً از بحث مسأله ملی بسیار دور نروم باید بگویم که در جوامع ما قبل صنعتی حاکمیت ها مربوط به اقلیت های کوچک جمعیت بودند که لایه های مختلف آن را نظامیان، نخبگان مذهبی و کارمندان اداری تشکیل می دادند، با عبور از آن دور، متکی به تولید زراعتی، جامعه مبتنی بر صنعت و رشد مداوم که نیاز به تقسیم نیروی کار دارد، افراد از اقوام مختلف وارد کار می شوند آنگاه از روابط بسته خونی و محلی یک رابطه پایدار بر اساس منافع مشترک همدیگر بر قرار می شود و رفته رفته نیروی کار محلی به شهرها سرازیر شده و ازدیاد جمعیت در هم می آمیزد و تفاوت های زبانی و فرهنگی از درون متلاشی شده، فرد دیگر از گروه محلی خود تربیت و آموزش نمی بیند بلکه آموزش عمومی در مکاتب و مدارس عالی صورت می گیرد و بدین گونه یک فرهنگ عمومی ایجاد شده و رشد می کند. دریک چنین سیستم بهم پیوسته و مرتبط دولت است که میتواند با تأمین امنیت سر تا سری در جامعه و با تأسیسات زیر بنائی از جمله راه سازی، بند و انهار، شبکه آب و برق رسانی، مؤسسات صنعتی، فابریکات، مکاتب و مدارس علمی زمینه رشد اقتصاد و فرهنگ مشترک در جامعه و در میان اقوام مختلف را فراهم می نماید و در آن صورت برای بخش های خصوصی هم هرچه بیشتر زمینه های تشبث و فعالیت میسر میگردد. آنگاه افراد و اقوام یک سرزمین در کنار هم و باهم منافع خود را لمس کرده انگیزه وفاق و وحدت ملی به تدریج فراهم میشود.

در باره تعریف «ملت» که تعاریف مختلف از آن وجود دارد به این تعریف اکتفا میکنم که گفته شده واژه ملت nation از فعل لاتین nasci به معنی زاده شده ریشه گرفته و به گروهی از مردمی گفته می شود که در یک مکان زاده شده اند.

حقوق دانان و سیاست گزاران هر دولت حاکم و مستقل را صرف نظر از شکل دولت آن «ملت» خوانده اند، امروز آرمان های نوین سازی و موجودیت ملی در بسیاری از اعلامیه های سازمان ملل متحد تجسم یافته است و این سازمان کم و بیش به هدف خود برای در برگیری جهان، چنانکه در مجمع اتفاق ملل منظور شده دست یافته است، به سبب عضویت در سازمان ملل متحد هر کشوری که از حاکمیت ملی برخوردار باشد، خواه به وسعت چین و یا به کوچکی جزایر مالداوی، ملت به شمار می آید.

در مورد افغانستان نتیجه ای که از این توضیحات میتوان گرفت اینست که هنوز از نظر ژنتیکی تحقیقی به روی کروموزوم های ساکنین افغانستان صورت نگرفته تا بتوان بنا بر تجربه تحلیل بیولوژیک (ژنتیک) ساکنین کشور را طبقه بندی کرد، فقط می توان گفت مردم کشور ما از اقوام مختلف تشکیل شده که در ایجاد گسترش و نگهداری و تداوم آن قرن ها تلاش کرده اند با هم در آمیخته اند و با وجود تفاوت های زبانی و فرهنگی ملت افغانستان را به وجود آورده اند.

در قسمت زبان که بخش مهمی از مسأله ملی به شمار می آید می توان گفت با آنکه در قانون اساسی جدید چهارده زبان محلی و قومی در افغانستان شناخته شده است مگر دو زبان عمده هر یک دری و پشتو که در میان اکثریت مردم ما رائج است، نمی

توان به بهانه سچ‌سازی از تأثیر گذاری یکی بر دیگری جلوگیری کرد و یا به نام اصالت زبان دری از ورود واژه های رائج پشتو در زبان دری واژه های فارسی ایرانی را کاملاً مانع شد، اما به کاربرد کلماتی مثل « افغانستانی» به جای افغان، نوع توطئه و تخریبی در روند وحدت ملی بوده که جای بحث اش در اینجا نیست.

طوری‌که گفته شد، تغییر و تحول زبان بیشتر از هر چیز وابسته به رشد اقتصادی ست، اگر رشد اقتصادی از درون جامعه صورت نگیرد زبان رشد نمی کند و نیاز مردم به آن باعث می شود که مانند دیگر نیازمندی های شان از خارج آن را وارد نمایند و البته زبان مثل دیگر تولیدات کالائی نیست که بتوان با بستن سرحدات از ورودش مانع شد.

مثلاً در نظر گیریم که بیش از دو میلیون افغان بعد از سپری نمودن سال ها زندگی در ایران و در حال رفت و برگشت به کشور اند، واضح ست ک آنها سال ها با واژه های معمول در ایران سخن گفته و می نویسند، آیا می شود به آنها گفت چنین گویند و نه نویسند، بلکه چنین گویند و چنین بنویسند؟

خلاصه سره و ناسره کردن واژه ها در زبان دشوار و حتی نا ممکن است و با توجه به جهانی بودن علم و فرهنگ و اینکه می بینیم جهان به دهکده مبدل شده است، به نظر من علاوه بر تقویه زبان های داخلی، ما به یک زبان علمی و بین المللی که امروز انگلیسی است نیاز داریم، بهتر خواهد بود آهسته آهسته در مکاتب برخی از مضامین مثل فیزیک، کیمیا، بیولوژی و ریاضی تا آنجا که ممکن باشد از یک مرحله به بعد به زبان انگلیسی تدریس شود و تا حدودی برای دیگر زبان های خارجی مثل المانی، فرانسوی و چینائی نیز صنف های دایر شود.

سخن آخر اینکه برای تشخیص واژه های سره از ناسره یا مانوس و نامانوس اگر یک انجمن علمی ادبی زبان شناسی در چوکات فاکولته ادبیات به وجود آید که به صورت اساسی و درست و علمی به آن پرداخته شود تا از دعوا و مناقشات پراکنده میان افراد و محافل یک مقدار کاسته شود چه بهتر



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا کلیک نمائید](#)